

داستان جوجی خان بن چینگیز خان و آن بر سه قسم است

قسم اول

در تقریر نسب او و ذکر خواتین و پسران و پسرزادگان او
که تا غایت وقت منشعب گشته اند و صورت او و جدول شعب
فرزندان و فرزندزادگان او.

۵

قسم دوم

در تاریخ و حکایات زمان پادشاهی او و صورت تخت و
خواتین و شهزادگان و امرا در حالت جلوس او و ذکر یایلاق و
قشلاق او و بعضی جنگها که کرده و فتحها که میسر شده و مقدار
زمان دولت او.

۱۰

قسم سوم

در سیر و اخلاق پسندیده او و احوال و حکایات متفرق و
مثلها و بیلگها و حکمهای نیکو که گفته و فرموده از آنچه در دو
قسم سابق داخل نگشته و متفرق و نامرتب از هر کتاب و هر کس
معلوم شده.

۱۵

قسم اول در تقریر نسب جوچی خان و ذکر خواتین و
پسران و پسرزادگان او که تا غایت وقت منشعب شده‌اند
و صورت او و جدول شعب فرزندان و فرزندزادگان

جوچی خان مهتر تمامت فرزندان چینگگیزخان بود مگر يك
۵ خواهر فوجین بیکی نام که از او مهتر بود و از خاتون بزرگتر به وجود
آمده بود، بُورته فوجین، دختر دئی نوپان از قوم قنقیرات که مادر
چهار پسر و پنج دختر بود. در اوایل حال چینگگیزخان که هنوز
مأثر جهانداری او بر صفحات اوراق روزگار ظاهر نگشته بود،
خاتونش بُورته فوجین مذکور به جوچی خان حامله شد؛ و در آن چند
۱۰ گاه قوم میزکیت فرصت یافته‌اند و خانه چینگگیزخان را غارت
کرده‌اند و خاتونش را که حامله بود برده؛ و آن قوم هر چند پیش
از آن بیشتر با اوئنگ خان پادشاه کیرایت دشمن و معاند بودند، در
آن وقت میان ایشان صلح بود، بدان سبب بُورته فوجین را پیش
اوئنگ خان فرستادند؛ و چون او با پدر چینگگیزخان آنده بود و
۱۵ چینگگیزخان را نیز فرزند می‌خوانده، او را عزیز و مکرم داشت
و به راه عروسان او را منصب و مرتبه داد و از نظایر اغیار و
نامحرم مصون [داشت]؛ و جهت آنکه بقایت پاکیزه و بسا کفایت
بوده امرای اوئنگ خان با یکدیگر می‌گفته‌اند که چرا اوئنگ خان
بُورته فوجین را نمی‌ستاند. او گفته است که به مرتبه عروس من
۲۰ است. و نزد ما امانت؛ به نظر خیانت در وی نگاه کردن طریقۀ

مرّوت نباشد.

- چینگگیزخان چون بر آن حال وقوف یافت امیری را از جمله
 اُونگقوت از اقوام جَلایر سَبا نام که جد سَرْتاق نُویان بود (که در
 ایام طفولیت اَرغونخان به حکم یَزلیغ آباقاخان که امیر اُورْدو بود و
 ۵ بر خراسان و مازندران حاکم به استدعا و طلب بُورْتَه فُوجین نزدیک
 اُونگکخان فرستاد. اُونگکخان او را مراعات و مراقبت نموده
 با سَبا بهم روانه گردانید. در راه ناگاه [از او] پسری در وجود
 آمد بدان سبب او را جُوچی نام کردند، و چون راه مخوف بود و
 مجال مقام نه و ساختن گهواره متعذّر، سَبا قدری آرد خمیر نرم
 بساخت و کُودک را در آن پیچیده در دامن خود گرفت تا آزرده ۱۰
 نشود، و او را به آزرَم آورد و به خدمت چینگگیزخان رسانید.
 و چون بزرگ شد همواره مصاحب و ملازم پدر می بود و در
 312 سَرا و سَرا معاون، لکن دایم میان او و برادرانش چَقَتائی و اَوچَتائی/
 عناد و لجاج و ناموافقی بوده و بواسطه... و میان او و تُولوئی
 خان و اُوزوغ او از جانبین طریقه اتحاد و مصافات مسلوك بوده، ۱۵
 و ایشان نیز هرگز طعن نزده اند و او را صحیح [نسب] دانسته اند.
 و چینگگیزخان در سن کودکی و اوایل جوانی جهت او برادرزاده
 اُونگکخان دختر جاگمبُو را خواسته بود نام او یِکْتو تُمپش فُوجین
 خواهر اِبَقَه یِکِی خاتون چینگگیزخان و سُوَرَقَتَنی یِکِی خاتون
 تُولوئی خان و خاتون بزرگتر جُوچی خان او بوده، و غیر از او ۲۰
 خواتین و قُمای بسیار داشته، و از ایشان فرزندان بسیار آورده،
 چنانکه راویان معتمدالقول می گویند که او را قریب چهل پسر
 بوده، و فرزندانِ دگان بی شمار از ایشان منشعب گشته اند، لکن به
 سبب بعد مسافت و آنکه صاحب وقوفی یافت نشد تمامی انساب
 ایشان معلوم و محقّق نگشت، اما آنچه از پسران و پسرزادگان او ۲۵

معروف و مشهور اند بر سبیل تفصیل مشروح نبشته می شود.

ذکر پسران جوچی خان و پسرزادگان او که تا غایت وقت متولد گشته اند

پسر اول: اُورْدَه؛ پسر دوم: بَاَتُو؛ پسر سوم: یَزْکَه؛ پسر
۵ چهارم: یَزْکَه چار؛ پسر پنجم: شَبَان؛ پسر ششم: تَاَنگْگُوت؛ پسر
هفتم: بُوَال؛ پسر هشتم: چِلَاوُفُون؛ پسر نهم: شَبَنگُشور؛ پسر دهم:
چَبَبَتائی؛ پسر یازدهم: محمد؛ پسر دوازدهم: اُودُور؛ پسر سیزدهم:
تُوقَاتِیْمُور؛ پسر چهاردهم: شَبَنگُگُوم.

این زمان آغاز کنیم و یك را از این پسران هم بر این ولا
۱۰ و ترتیب که نوشته شد ذکر می کنیم و نوادگان ایشان را به شرح و
تفصیل می نویسیم.

پسر اول جوچی خان: اُورْدَه

از خاتون بزرگت او سَر تَائُ نام از قوم قونقِرات در وجود آمده
و در زمان پدر و بعد از او بغایت معظم و معتبر بوده؛ و اگرچه
۱۵ قایم مقام جوچی پسر دوم باتو بود و در یَزْلِپْشَا که مُونْگْگَه قَاآن
جهت احکام و یاسا نوشته نام اُورْدَه مَقْدَم داشته، و اُورْدَه به
پادشاهی باَتُو راضی بوده و اجلاس او به جای پدر او کرده، و از
لشکرهای جوچی خان یك نیمه او داشته و یك نیمه باتو؛ و او با
لشکر و چهار برادر: اُودُور، تُوقَاتِیْمُور، شَبَنگُشور [شَبَنگُگُوم]
۲۰ دست چپ لشکر شده، و ایشان را تا غایت وقت شهزادگان دست
چپ می گویند، و این زمان نیز اُورُوغِ ایشان با اُورُوغِ [اُورْدَه]

بهم می‌باشند و یُورِت او و از آن برادران و لشکرهای ایشان در جانب یسار به حدود... است، و فرزندان و اُولوسِ او برقرار آنجا می‌باشند؛ و از ابتدای حال باز هرگز اتفاق نیفتاد که از اُوروغ اُورده کسانی که قایم مقام او شده‌اند پیش خانان اُوروغ باتو روند؛ چه از همدیگر دوراند و نیز به استقلال پادشاه اُولوسِ ۵ خویش؛ لیکن عادتِ ایشان چنان بوده که پادشاه و حاکم خود کسانی را دانند که قایم مقام باتو باشند و نام ایشان بر بالای یَزَلِیغهای خود نویسند.

و بایان پسر قونچی که در این عهد پادشاه اُولوسِ اُورده است به سبب آنکه عمزاده او گُویُلک با وی مخالفت کرد از او هراسان گشته، به سرحد ولایت تُوغتائی که پادشاه اُولوسِ او است آمده و به اسم قورپلتائی پیش او رفته، چنانچه من بعد شرح آن حکایت خواهد آمد.

و اُورده سه خاتون بزرگ داشته یکی جوگه خاتون از قوم قونقرا؛ دیگر توباقانه خاتون هم از قنقرا؛ دیگر... خاتون هم ۱۵ از قنقرا نام پدرش اوگاکان؛ بعد از وفات پدر او را سته و قومایان داشته و از این خواتین هفت پسر آورده: سرتاقتائی، قولی، قورمشی، قونگقیران، چورماقتائی، قوتوقو، هولانگو.

۲۰ و احوال/ این پسران هفت گانه و فرزندان و نبیرگان که ایشان را بوده اند بدین موجب است که يك [يك] مشروح و مفصل می‌شود. /313

پسر اول اُوزده: سَر تاقَتائی

این پسر از جُوگه خاتون که از قوم قُنقِرَات بود در وجود آمده، و او را چهار خاتون بزرگ و چند قومی بوده اند، و او را از خاتونی هُوجان نام که خواهر قوتی خاتون که خاتون هُولاگوخان بود يك پسر در وجود آمده او را قونچی نام نهاده، و این قونچی مدتی مدید حاکم اُلوسی اُوزده بوده با اَزغون خان؛ و بعد از آن با پادشاه اسلام غازان خان خَلدَالله سُلطانهُ دوست و هواخواه [بود] و همواره ایلچیان به اظهار مودت و اخلاص می فرستاد؛ و عظیم فریه و تناور بوده، و روز بروز فریه و تناورتر می شد تا به جایی رسید که یکز پگتنان در شب و روز او را نگاه می داشتند تا نخسید که نبادا که پیه از گلوی او بیرون آید و هلاک شود؛ و از غایت ضغاست هیچ اسپه او را بر نمی تافته، و به گردون کُوج می کرده؛ و عاقبة الامر ناگاه در خواب زفته و پیه از گلوی او بیرون آمد و نماند.

۱۵ قونچی چهار خاتون بزرگ داشته: اول تُوُقُلُقان از قوم قُنقِرَات؛ دوم تُوُقُلُون از قوم مَزگیت؛ سوم چَنگَنُوم از قوم قُنقِرَات؛ چهارم بار قوچین از قوم جاجیرات از نسل امیری بزرگ که ستر قورچیان چغتل بوده. و قونچی چهار پسر داشته بایان، باچقیز تائی، چغان بوقا، ماقودائی، و شرح و تفصیل احوال این پسران چهارگانه ۲۰ قونچی و شعب فرزندان و نبیرگان ایشان بدین موجب است که مفصل می شود.

پسر اول قونچی: بایان

[از تُوُقُلُقان خاتون از قوم قُنقِرَات در وجود آمده و بعد از

وفات پدر [از] مادران او گای خود سه خاتون سته: اول بارقوچین، دوم چنگتوم، سوم نوقولون؛ و سه خاتون دیگر داشته: یکی ایلگان از قوم قنقیرات دختر موگا از نسل کلیس ایلچی که اینجا آمده بود؛ دوم قوتولون از قوم اوغونان دختر بوقایان(?) توکوتائی؛ سوم ۵ آلتاجو از قوم قنقیرات دختر تودائی بهادر که با خاتون معظمه بُلغان خاتون خویش بوده.

و این بایان چهار پسر دارد بدین تفصیل و ترتیب: شادی، از ایلگان دختر موگا در وجود آمده؛ ساتی بوقا، از قوتولون خاتون آمده؛ یکنه از آلتاجو خاتون آمده است؛ سالجیو تائی نام، مادر او ۱۰ معلوم نیست.

و این زمان بایان به جای پدر خود قونچی نشسته، و بر قرار اولوس پدر او می داند و با پادشاه اسلام خلد الله ملکه دوستی می ورزد و هواخواهی می نماید و ایلچیان را متواتر می فرستد. و پیش از این گوئلک پسر تیمور بوقا دعوی کرد که در پیشتر پدر من ۱۵ اولوس را می دانست و میراث به من می رسد. و جمعیتی کرد و از قایدو و دوا لشکر ستد و ناگاه بر سر بایان آمد.

بایان هزیمت کرد و به حدود ولایتی رفت که توقتائی [که قایم مقام باثو است آنجا نشسته و زمستان آنجا مقام کرده، بهار گاه به قورپلتائی پیش توقتا آمده و از او مدد خواسته. چون ۲۰ توقتائی] را با توقتائی جنگ بود و از جانب پادشاه اسلام غازان خان خلد الله سلطان مستشعر، تمهید عذر کرد و لشکر نداد، لیکن ایلچیان را پیش قایدو و دوا فرستاد تا گوئلک را نزد او فرستند و یزلیغ داد که اولوس را برقرار بایان بداند، و تا غایت بایان با گوئلک و لشکر قایدو و دوا هجده نوبت جنگ کرده، و از آن جمله ۲۵

شش نوبت به نفس خود در جنگ بوده؛ و هر چند ثوقتا ایلچیان را پیش چاچار پسر قایدو و پیش دُوا می فرستد تا گوئیک را بفرستند.

اجابت نمی نمایند و تمهید عذر می کنند و اندیشه ایشان آنکه ما گوئیک را مدد کنیم تا پادشاه آن اولوس شود و در منازعت با

غازان خان با ما متفق باشد. و پارسال که شهور سنه اثنین و سبع

314/

یائنه [بود] بایان به خدمت پادشاه اسلام غازان / خَلَدَ اللَّهُ سُلْطَانَهُ ایلچیان فرستاد، مقدم ایشان کلس از قوم قنقرات که در عهد قونیچی امیر

بوده و ثوقتمور از قوم بپسوت، ایشان هر دو با دیگر نوکران در حدود بغداد در اواسط جمادی الاخر سال مذکور به بندگی پادشاه

اسلام غازان خان خَلَدَ اللَّهُ لُکَّه رسیدند و سینگفور و بیتکها آوردند

و تقریر آنکه التماس می رود تا همواره ایلچیان را به بشارت روانه دارند و منتظر تا به هر طرف که اشارت رسد امرا بر نشینند و

کوچ دهند، و حال آنکه ما امسال به جنگ چاچار و دُوا بر می نشینیم و ثوقتا با ما متحد و متفق و لشکری می فرستد و دو تومان فرستاد

۱۵ تا به لشکر قان به دَرَسُو پیوندد، چه سرحد ولایت ایشان به ولایت

قان نزدیک است و پیش از این خود بهم متصل بود؛ در این چند سال قایدو به توهم آنکه یمکن که ایشان به لشکر قان پیوندند؛

پسر دوم خود باینچار نام و پسر دیگر شاه نام را و ثوراییمور پسر شیرکی پسر مونگک قان و ملک تیمور پسر ارپغ بوکا با لشکر

۲۰ به سرحد ولایت بایان فرستاده و آن حدود به ایشان سپرده تا میان لشکر قان و لشکر بایان حایل باشند و نگذارند که بهم

پیوندند

و گوئیک با لشکری از بایان برگشته اند و آنچه از طرف قایدو و دُوا به مدد او آمده بعضی از ولایات و اُلوس بایان را به

۲۵ دست فرو گرفته، و بایان بر قاعده اکثر اُلوس آورده را می داند

[و به سبب این مصافهای متواتر لشکر او درویش شده اند بعضی سوار و بعضی پیاده، اما برقرار. با خصم قوی حال می‌کوشد و از این] جانب استمداد به مال می‌نماید. پادشاه اسلام غازان خان خَلْدَالَهُ سُلْطَانَهُ ایلچیان او را که به بغداد رسیده بودند از تبریز بازگردانید و جهت او و خواتین زر و جامه و بیلگهها فرستاد. ۵

پسر دوم قونچی: باقیرتای

از نوقولون خاتون از قوم یزگیت در وجود آمده و او را خاتونی بوده گوگلون نام از قوم کرایت، و از وی پسری آورده نام او پیراتای.

پسر سیم قونچی: چغانبوقا ۱۰

از چنگدوم خاتون که ذکر [او] رفت در وجود آمده، و او را خاتونی بوده سزمیش نام از قوم کرایت دختر قوشیتیمور؛ و از وی پسری آورده نام او یتکه.

پسر چهارم قونچی: ماقودای

از بازقوچین خاتون از قوم جاجیرات در وجود آمده و او را ۱۵ هیچ فرزند نبوده.

شعبه سرتاقتای پدر قونچی اول پسر اوزده تمام شد.

پسر دوم اُوزده: قُولی

این قُولی آن است که در وقتی که هُولاگو خان به ایران زمین می آمد فرمان شده بود تا از هر یک از جوانب شهزادگان شهزاده ای با لشکری جهت مدد به وی پیوندد. از اُلوس اُوزده او را با لشکری بفرستادند و از راه خوارزم به دهستان و مازندران پیرون آمد، و او را چند خاتون بزرگ بوده یکی یَندی کَن نام او از قوم قُنقرات، و دیگر قَدقان نام او... و یکی کُوکتنی نام که اینجا آمده بود و در این ولایت نماند، و پنج پسر داشته بدین تفصیل و ترتیب: تومکان، تومان، مینگقان، آیاچی، مسلمان. و ذکر شعب این پسران پنج گانه و احوال ایشان بر این موجب است که شرح داده [می] شود. /

315/

پسر اول قُولی: تومکان

و این تومکان سه خاتون بزرگ داشته یکی بُولغان نام از قوم تاتار دختر سَقال نویان، دوم بُولالون خاتون از قوم... سوم اولجائی نام قومیایی بوده و سه پسر داشته است بدین ترتیب و تفصیل:

چازوق: او را خاتونی بوده نام او یَاوقوریچاق، و از او دو پسر آورده: نوقائی، سائالمیش.

مبارک: از بُولالون خاتون مذکور در وجود آمده، و او را دو پسر بوده: ایل بوقا، توراتیمور.

کُچوک: از قومی مذکور اولجائی نام در وجود آمده.

پسر دوم [قُولی]: تُوْمَان

از نِنْدی کَن خاتون در وجود آمده، و چند خاتون و قوما داشته
نام یک خاتون بزرگ او بُورالُون، و او را هفت پسر بوده بدین
ترتیب:

- ۵ أَقْ کُوپْک [او را پسری بوده نام او بورالَنسی]، دانشمند،
قُورْثاقاچی، قُتْلُغْبُوقا، قُوتْلُغْتِیْمُور، اِیْلِتیْمُور، یَا یَلَق.
این شش پسر دیگر فرزند نداشته اند. و نام مادر آق کُوپْک
و دانشمند و قُورْثاقاچی و قُتْلُغْتِیْمُور معلوم نیست، و قُتْلُغْ بوقا از
بُورالُون آمده و اِیْلِتیْمُور از قوما آمده.

پسر سوم قُولی: مِیْنِگْمَان

- ۱۰ از... خاتون در وجود آمده؛ و او را خواتین و قومایان بوده
باشد لیکن نامهای ایشان معلوم نشده؛ و سه پسر داشت بدین
ترتیب:

خلیل، او را فرزند نبوده است؛ یاشماق، یک پسر داشته نام
او حسن؛ اُولُغْتُوق، فرزند نداشته است.

۱۵

پسر چهارم قُولی: آیاچی

- اسامی خواتین او معلوم نشده، و یک پسر داشته نام غزان از
دختر قُتْلُغْ بُوقا پسر کُورْگُوز در وجود آمده؛ و این آیاچی به کودکی
اینجا آمده، و در چاغ آباقاخان در خراسان پیش آزغون خان بود،
و بعد از سُبُورْغامیشی و تربیت از راه دوستی و مصلحت او را با

۲۰

پسر بهم روانه گردانیدند.

پسر پنجم قولی: مسلمان

از قَدَاقَانْ خاتون در وجود آمده و خواتین بسیار داشته نام یکی
اُوزْدَه تِگین از قوم نایمان، و او را چهار پسر بوده بدین تفصیل:
۵ جَاوُوتو؛ یَا یَلَق؛ خواجه؛ الیاس؛ از اُوزْدَه تِگین زاده.

[شُعْبَقُ قولی دوم پسر آورده تمام شد.]

سجده اول ۲۱۹۵ سجده دوم ۳۱۳ سجده سوم ۲۱۹۶

پسر سوم اُوزْدَه: قُوز و مَشی

316/

این قُوز و مَشی پسر ندارد و خواتین او معلوم نیستند. /

پسر چهارم آورده: قُوتْکِ قِیران

بعد از اُوزْدَه اَلُوسِ او دانسته و پسر نداشته است.

پسر پنجم اُوزْدَه: چُوزْماقائِ

۱۰

او نیز فرزند ندارد و خواتین او معلوم نشده است.

پسر ششم آورده: قُوتُوقُوی

او را نیز فرزند معلوم نیست که بوده یا نبوده است.

پسر هفتم آورده: هُولَاگو

او را دو خاتون بزرگ بوده اند یکی را نام سُولُوقَانْ خاتون از قوم... و نام دیگری تُوْرْ بَاَزْجِیْنْ خاتون از قوم قِیْچاقان؛ و از ایشان دو پسر داشته: یکی تِیْمُوْرْ بوقا، و دیگر اُولُقوتو نام.

۵ پسر اول هُولَاگو: تِیْمُوْرْ بوقا

او را چهار خاتون بزرگ بوده اند اول گُوکِجِیْنْ دختر پِیسُوْ نویان از قوم قُنْقِرَات؛ دوم اَرْغُونْ تِیْگِیْنْ از قوم اُوغُونان دختر قُورِیْ قُوجُقَار؛ سوم قُوتُوجِیْنْ از قوم... چهارم بایالون از قوم قُنْقِرَات خواهر [قُوتُویْ] خاتون خاتون هُولَاگوخان؛ و بغیر از ایشان قُومایان داشته است و از این خواتین مذکور شش پسر داشته است ۱۰ بدین ترتیب:

کُویْلُک: از گُوکِجِیْنْ آمده. تُوْقَاتِیْمُوْر، از اَرْغُونْ تِیْگِیْنْ آمده. جَانْگُتُوت، از قُوتُوجِیْنْ زاده. بُوْقَاتِیْمُوْر، مادرش بایالون بوده. ساسی، هم از قُوتُوجِیْنْ آمده. اوشانان، او نیز از گُوکِجِیْنْ آمده.

۱۵ پسر دوم هُولَاگو: اُلُقوتو

از تُوْرْ بَاَزْجِیْنْ خاتون مذکور آمده و چهار پسر داشته است بدین تفصیل و ترتیب:

اُوچ قُورْ تُوْقا، بیس قُورْ تَقا، بُوْقَاتِیْمُوْر، دِرِک. شعبه اُورْده پسر جوچی خان تمام شد بِعَوْنِ اللّهِ تَعَالٰی.

پسر دوم جوچی خان: باتو

باتو از اوکی فوجین خاتون در وجود آمده دختر آلچی نویان از قوم قنقرات؛ و او را صاین خان می گفته اند و عظیم معتبر و ممکن بوده، و به جای جوچی خان اولوس و لشکر را می دانسته و عمری تمام یافته؛ و چون پسران چهارگانه / چینگگیز خان نماندند آقای 317/ جمله نوادگان او بود و در میان ایشان عظیم با حرمت و حشمت. و در قورپلتاینها هیچ آفریده از سخن او تجاوز ننموده، بلکه تمامت شهزادگان مطیع و منقاد [او] بوده اند.

و چون اوگتای قان به پادشاهی بنشست، جهت آنکه پیشتر حکم ۱۰ یرلیغ چینگگیز خان شده بود که جوچی با لشکر پرود و تمامت ولایات شمالی را از ایپبرسیبر و پولار و دشت قیچاق و باشقود و روس و چرکس تا دربندخزر که مغولان آن را تیموز قهلقه می گویند بستانند و در حوزه تصرف آورد؛ و [او] از آن تقاعد نموده بر همان یوسون باتو را فرمود و برادرزاده خود مونگگه قان و ۱۵ برادرش بوجک و پسر خویش گئیوک خان را با امرای بزرگ از آن جمله سویدای بیبادر در مقدمه لشکر از قوم اورپائنگقت که با جبهه نویان بدین ملک آمده بود با لشکری بهم نامزد فرمود تا با دیگر شهزادگان جمله پیش باتو جمع شدند و به فتح ممالک شمالی اشتغال نمودند؛ و در بیچین پیل که سال بوزینه باشد واقع در ۲۰ جمادی الاخر سنه ثلث و ثلاثین و سیمائه روان شدند و اکثر آن ولایات را مستخلص و مسخر گردانیدند.

و در بهار قولقنه پیل که سال موش است موافق شهر سنه سبع و ثلاثین و سیمائه گئیوک خان و مونگگه قان به حکم یرلیغ قان بازگشتند و با حضرت قان رفتند؛ و بعد از آن مدتی دیگر باتو ۲۵ و برادران و امرا و لشکر فتح آن بلاد می کردند و اوزوغ او هنوز

می کنند.

و یاتو خواتین بزرگت و قومایان بسیار داشته، و او را چهار پسر بوده اند بدین تفصیل و ترتیب: سَرْتاق، تُوْقُقْسان، اِبُوْگان، اُولاقچی.

و شعب فرزندان چهارگانه و احوال ایشان بر این نمط است ۵
که جدا جدا شرح داده می شود.

پسر اول یاتو: سَرْتاق

و او از... خاتون در وجود آمده، و او را هیچ پسر نبوده است.

پسر دوم یاتو: تُوْقُقْسان

و او را پنج پسر بوده بدین ترتیب و تفصیل: ۱۰
تازتو، مونگگه تیمور، تودامونگگه، توقتوبقا، اوگاچی.

پسر اول تُوْقُقْسان: تازتو

او را خواتین و قومایان بوده اند و اسامی ایشان معلوم نشده،
و او دو پسر داشته است:

تولابوقا، فرزند او معلوم نشده. گونچاک، پسری داشته نام او ۱۵
بوزبوقا.

پسر دوم تُوْقُقْسان: مونگگه تیمور

این مونگگه تیمور را خواتین و قومایان بوده اند نام سه خاتون
بزرگتر معلوم شده اولجائی از قوم قنقرا / سلطان خاتون از ۳۱۸
قوم اوشین، قوتوی خاتون از قوم... و ده پسر داشته بدین تفصیل ۲۰
و ترتیب:

الْقَوَى: از اولجائی خاتون در وجود آمده است. آباجی: معلوم نیست. توداگان: از سلطان خاتون آمده است. بوزلوك: از قوتوی خاتون آمده است. توقتائی: از اولجائی خاتون دختر کلمپش آغا برادرزاده مونگگه قان که خاتون سالجیدائی کورگان بود در وجود آمده، و این زمان پادشاه اولوس جوجی او است و دو خاتون دارد نام یکی بولوغان و از آن دیگر توكونچه از قوم قنقرات و او را سه پسر است: پانوش، ایل باسار، توكلبوقا. هولقائی: او را يك پسر است نام او اولوس بوقا. قودقان: پسری دارد نام او کونکس. سرائی بوقا: ... قدان... طغریلچه: پسری دارد [نام او] اوز بگ.

۱۰. پسر سیم توفقان: تودامونگگه
مادر او و از آن مونگگه تیمور گسچو خاتون خواهر اولجائی خاتون و بوقا تیمور است از قوم اویرات بوده، و این تودامونگگه دو خاتون داشته است: آرپقاجی از قوم قنقرات، و توراق تلغ از قوم آلچی تاتار؛ و او را سه پسر بوده بدین تفصیل و ترتیب: ۱۵ [اوزمونگگه از آرپقاجی به وجود آمد؛ چیچکئو از توراق تلغ زاده؛ توبتائی، او را فرزند نبوده است.]

پسر چهارم توفقان: توتوبقا

نام خاتونان او معلوم نشده، و دو پسر داشته بدین ترتیب: ۲۰ بابوچ، توكلبوقا.

پسر پنجم توفقان: اوتگاچی

و او را فرزند نبوده.

پسر سوم باتو: ابوغان

و او را خواتین و قومایان بوده اند و هفت پسر داشته است

بدین تفصیل و ترتیب: باراق، بولار، توطوچ، دقدقا، احمد، ۵
سایر، دوتگور.

پسر چهارم باتو: اولاقچی

فرزند نداشته است و نام خواتین او معلوم نشده.

شعبه باتو دوم پسر جوچی خان تمام شد. /

/319

پسر سوم جوچی خان: بزک

۱۰

او را هیچ فرزند نبوده و احوال و حکایات او در داستان
هولاگوخان و اباقاخان و دیگر داستانها بیاید، *إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى*.

پسر چهارم جوچی خان: بزکچار

او را خاتون و قومایان بوده اند و دو پسر داشته بدین ترتیب:

۱۵

پسر اول: کوکچو؛

این کوکچو چهار پسر داشته: ایجیل تیمور، بیلیقچی، دوقدانی،
توقتیمور.

پسر دوم: ییسو بوقا؛

این ییسو بوقا را يك پسر بوده نام: سَرای بوقا.
شعبه بزرگچار که چهارم پسر جوچی خان بود تمام شد.

پسر پنجم جوچی خان: شیبان

۵ او را خواتین و قومایان بسیار بوده اند و دوازده پسر داشته است بدین تفصیل:

تاینال، بهادر، قاداق، بالاقان، چریک، مِزگان، قورْتقا،
ایاچی، سایلْتقان، بالیانچار، قونچی، مانچار.

و تفصیل شعب فرزندان این پسران دوازده گانه و نبیرگان
۱۰ ایشان بدین نمط است:

پسر اول شیبان: تاینال

و او سه پسر داشته است بدین ترتیب و تفصیل: ایلاق تیمور،
بیگت تیمور، اپسن بوقا.

پسر دوم شیبان: بهادر

۱۵ و او دو پسر داشته است بدین ترتیب:

پسر اول بهادر: قتلغ بوقا، معلوم نیست فرزندانش؛ پسر دوم

بهادر: جوچی [بوقا] و او را چهار پسر بوده است بدین تفصیل: / 320
باداقول، بگت تیمور، بالیانگچار، ییسو بوقا.

پسر سوم شیبان: قاداق

۲۰ او را يك پسر بوده نام او تولابوقا؛ و این تولابوقا دو پسر

داشته مهتر مَنگقوتای و کهتر تومسان تیمور؛ و تومسان تیمور را
پسری بوده نام او چکان.

پسر چهارم شیبان: بالاقان

و او را سه پسر بوده است بدین ترتیب و تفصیل:
 ثوری، تُوگَن، تُوَقْدائی؛ و ایمن تُوَقْدای را مرتد تُوَقْتائی و
 نمه تُوَقْدای گویند و قِشلاقِ او نزد یک آب ترک است به جانب دربند؛
 و مدتی است تا بر سر لشکر قراول می باشد و او را سه پسراند
 بدین تفصیل و ترتیب:

۵

باقیزچه، گونچک، جاوقان.

پسر پنجم شیبان: چریک

و این چریک را یک پسر بوده نام او تُوَقْتیمور.

پسر ششم شیبان: میزگان

و او را دو پسر بوده بدین ترتیب: بوقا تیمور، ایل بوقا.

۱۰

پسر هفتم شیبان: قورنقا

این قورنقا یک پسر داشته است کیناس نام.

پسر هشتم شیبان: آیاچی

و این آیاچی را یک پسر بوده و او را اوچقورنقا نام.

۱۵

پسر نهم شیبان: سایلغان

او را یک پسر بوده قتلغ تیمور نام، و این قتلغ تیمور هفت پسر

داشته است بدین تفصیل و ترتیب:

بورالتای، بیگ تیمور، بورالن، اوتمان، ساینای، ییسوبوقا،

تیمورتائی. / 321

۲۰

پسر دهم شیبان: بایانچار

او را یک پسر بوده است ابسوکان میزگان نام و ایمن ابوکان

میزگان یک پسر داشته طوغانچار نام.

پسر یازدهم شیبان: ماچار

او را یک پسر است توجی نام.

۲۵

پسر دوازدهم [شیبان]: قونچی

و او را هیچ فرزند نیست.
شعبه شیبان پنجم پسر جوچی تمام شد بِحُسْنِ تَوْفِيقِهِ.

پسر ششم جوچی خان: تَانْگُقُوت

او را دو پسر بوده بدین ترتیب:

۵ سُویْگَتائی، تُوْقُوز.

و شعب فرزندان این دو پسر مذکور بدین موجب است که
مفصل می شود:

پسر اول تَانْگُقُوت: سُویْگَتائی؛ و او را دو پسر بوده اند: ماچار،
او را پسری بوده است نام او کُوزْک.

۱۰ کِیْچِکْ قُونِیْچِی، او را چهار پسر بوده اند بدین ترتیب:

بُورالچار، کُوجِیْمُور، اِشْتان، دُورائو.

پسر دوم تَانْگُقُوت: تُوْقُوز؛ او را سه پسر بوده بدین تفصیل:
قَالُومَتائی، آرسلان، بُورالغی.

این است شعبه تَانْگُقُوت ششم پسر جوچی خان و تمام شد، و
۱۵ بِاَللّهِ التَّوْفِیقُ.

پسر هفتم جوچی خان: بُووَال

پسر اول بُووَال: تاتار؛ و او را پسری بوده تُوْقائی؛ و این

نوقای سه پسر داشته است بدین تفصیل و ترتیب: جوگه، موگه،

تُورئی.

۲۰ پسر دوم بُووَال: مِیْنْگُقُدُور؛ او را نه پسر بوده اند بدین

تفصیل و ترتیب:

توتار، و او را پسری است نام او: کردی پوقا.
 یگدوز، دو پسر دارد: توداگان و توقلوبائی.
 ابوگان دو پسر دارد: توفوچ و احمد.
 اوزپگک: فرزند ندارد.

۵ ماسیق: او را یک پسر بوده است: یاسار.
 اوزوس: فرزند ندارد.
 اوزپگک قوزتقا: فرزند ندارد.
 توقلوچه: معلوم نیست.
 ایلباشمیش: فرزند ندارد.

۱۰ شعبه بوال [هفتم] پسر جوچی خان تمام شد بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالٰی.

پسر هشتم جوچی خان: چیلأوقون

او را فرزند نبوده است.

پسر نهم جوچی خان: شینگقور

او را سه پسر بوده اند و اسامی ایشان و شعب فرزندان و

۱۵ نوادگان نشان بدین موجب است که مفصل می گردد:

پسر اول، پیسوبوقا، و او را پنج پسر بوده اند بدین ترتیب:

بورالغی، گوئلک، توداگان، تودجی، آختچی.

پسر دوم، شیرامون، سه پسر داشته است بدین ترتیب:

خوارزمی، مادرش بوزاوجین از تاتار؛ چاقوتو، مادرش

۲۰ قوتلقان از سلدوس؛ بییرام، مادرش قلذاق، و قمه بود.

پسر سوم، ماچار؛ او را سه پسر بوده اند بدین ترتیب:

اُوروساق، بایان، بایقو.
شعبه شینگفور نهم پسر جوچی خان تمام شد، بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالٰی.

پسر دهم جوچی خان: چیمبائی

او را خواتین و قومایان بسیار بوده اند و دو پسر داشته هُندو
۵ و توداُور و شعب فرزندان ایشان بدین موجب است:

پسر اول چیمبائی، هُندو. این هُندو یک پسر داشته یاگو نام؛
و این یاگو را سه پسر بوده است بدین تفصیل و ترتیب:

323/

جَلایر تائی، کوندالان منقوتائی، ملاقاچو. /

و این یاگو بعد از وفات چیمبائی مدت دو سال تمام پادشاهی
۱۰ کرد، و بعد از آن توقتائی او را به یاسا رسانید.

پسر دوم چیمبائی، توداُور، و او را دو پسر بوده اند بدین
ترتیب:

ماچار، و او را سه پسر بوده اند بدین تفصیل و ترتیب:

ملک، خواجه [تیمور]، و قورُتقاچو.

۱۵ تارپیاچی؛ او را فرزند نبوده است.

شعب چیمبائی دهم پسر جوچی خان تمام شد، بِمِیَّهِ وَ لَطْفِهِ.

پسر یازدهم جوچی خان: محمد

و او را بُورَه نیز گفته اند و هیچ فرزند نداشته است.

پسر دوازدهم جوچی خان: اودور

او را يك پسر بوده قراچار نام، و این قراچار پنج پسر داشته بدین تفصیل و ترتیب که مفصل می گردد:

پسر اول قراچار: قورتقا؛ مادرش ایلتوتیمیش نام بوده از قوم توگلاس یعنی توالاس، و این قورتقا را يك پسر بوده نام او ۵ ساسی.

پسر دوم قراچار: تورچی؛ این تورچی يك پسر داشته: آئانده نام. [پسر] سوم قراچار: آپیشقا؛ او را فرزند نبوده است. [پسر] چهارم قراچار: ایمگن؛ او را نیز فرزند نبوده است. پسر پنجم قراچار: توكل؛ او را فرزند نبوده است. ۱۰ شعبة اودور، دوازدهم پسر جوچی خان تمام شد.

پسر سیزدهم جوچی خان: توفاتیمور

و این توفاتیمور را چهار پسر بوده اند و اسامی ایشان و شعب فرزندان شان بر این نمط است که به ترتیب مفصل می گردد:

پسر اول توفاتیمور: او را سه پسر بوده اند: ۱۵ توفانچار، پیلچچی، گوكاچو. هیچ کدام از اینها فرزندان نداشته اند.

پسر دوم: بایان؛ و او را این دو پسر بوده اند: غزان، دانشمند. پسر سوم: اورتنگ؛ او را چهار پسر بوده اند: آچیق؛ او را پسرى است نام او بختیار؛ آرپقلى؛ او را سه ۲۰ پسر است: عادل، سقرچی، آتبارچی. قراقیر: سه پسر داشته: نیگبای، گرچه، شباقوچی. سارپجه: او را يك پسر بوده نام او گنچك.

پسر چهارم: کِدَتیمور؛ او را دو پسر بوده: قَراخواجه، آبائی،
فرزند نداشته اند. [شعب تُوَقَاتیمور سیزدهم پسر جوچی خان تمام
شد. بِمَنِّهِ وَ لَطْفِهِ]

پسر چهاردهم جوچی خان: شینگگوم
۵ این شینگگوم را فرزند نبوده است.

پسران جوچی خان آنچه ارباب اعتبار نقل کرده اند این چهارده
پسراند که اسامی ایشان و از آن فرزندان و نبیرگان ایشان مشروح
و مفصل نوشته شد؛ و جدول شعب ایشان بر این هیأتست که اثبات
می یابد. والسلام. /

قسم دوم از داستان جوجی خان

در تاریخ و حکایات زمان پادشاهی او و صورتِ تخت و خواتین و شهزادگان و امرای در حال جلوس او و ذکر یایلاق و قشلاق او و بعضی جنگها که کرده و فتحها که او

۵ را میسر شده و مقدار زمان دولت او

چینگگیز خان تمامت ولایات و اولوس که در حدود اِردپش و کوههای آلتای بود و یایلاقها و قشلاقهای آن نواحی به جوجی خان توسامپشی فرموده بود و یولینغ نافذ گردانیده؛ که ولایت دشت قپچاق و ممالکی که در آن جوانب است مستخلف گردانیده در تصرف او بود و یوزت او در حدود اِردپش بود؛ و مقر سریر مملکتش آنجا.

و یوزت او در حدود اِردپش بود؛ و مقر سریر مملکتش آنجا.

۷۸۶

حکایت احوال جوجی خان بر سیل اجمال

چون جوجی خان پیشتر از پدر وفات کرده است حکایاتی که علی حده به وی مخصوص باشند به طریق استقلال ایراد نمی توان کرد؛ بدان سبب مجملی از احوال او که مشروح آن در داستان چینگگیز خان یاد کرده شد در قلم می آید و شرح حال رنجوری و وفات او تقریر می رود.

و آن چنان است که جوجی خان به حکم چینگگیز خان همواره به

لشکرها برمی‌نشسته / و بسیاری از بلاد و ولایات را مستخلص 329/
و مسخر گردانیده، و به وقتی که چینگگیزخان عازم ولایات
تازیك گشته، به خطه اُترار رسیده او را جهت فتح اُترار نامزد
فرموده آنجا بگذاشت؛ و جوچی چنانچه در داستان چینگگیزخان
گفته شد اُترار بستد و قلعه آن را مستخلص و خراب گردانیده ۵
مراجعت نمود، و ولایتی که بر ممّ او افتاد مسخر کرد تا به حدود
سمرقند به خدمت پدر رسید. باز از آنجا چینگگیزخان او را با
برادران چغتائی و اُوگتائی به استخلاص خوارزم نامزد فرمود. چون
آنجا را محاصره کردند، به سبب ناموافقتی چغتائی استخلاص
۱۰ میسر نمی‌شد.

چینگگیزخان فرمود که در آن جنگ مقدم اُوگتائی باشد. او
از راه کفایت میان برادران موافقت بادید کرد و با اتفاق خوارزم
را بستند. چغتائی و اُوگتائی به جانب پدر متوجه گشته در قلعه
طالقان به بندگی رسیدند. و جوچی هم از راه خوارزم به طرف
۱۵ اُردپش که آغزوقمهای او بود توجه نمود و به اُردوهای خویش
پیوست. و پیش از آن چینگگیزخان فرموده بود که جوچی به
استخلاص ولایات شمالی چون کِلار و باشغرد و اوروس و چوکس
و دشت قیچاق و دیگر ولایتهای آن حدود برنشیند و مسخر گرداند.
چون او از آن کار تقاعد نمود به خانه‌های خویش رفت. چینگگیزخان
۲۰ بغایت رنجیده فرمود که روی دل‌نادریده او را به یاسا رسانم. و
جوچی را عارضه‌ای طاری شد و بدان واسطه چون پدر از ولایات
[تازیك] بازگشته به اُردوها فرود آمد، نتوانست به خدمت آمدن.
چند خروار شکاری قو و بفرستاد و تمهید عذر کرد. و بعد از آن
چند نوبت چینگگیزخان به استحضار او اشارت فرمود، و بواسطه
۲۵ رنجوری نیامد و عذر آورد.

و بعد از آن شخصی از قوم مَنگقوت از حدود یورت‌های جوچی می‌آمد، و جوچی کُوج کرده از یورتی به یورتی می‌رفته، همچنان بیمار به‌کوهی رسیده که شکارگاه او بود. چون به‌خویشتن ضعیفی داشت امرای شکار را فرستاده تا شکار کنند. آن شخص چون آن جمع را دیده که شکار می‌کردند پنداشت که جوچی است. چون به ۵ بندگی چینگگیزخان رسید و از او حال رنج جوچی پرسید. تقریر کرد که از رنجوری خبر ندارم اما به‌فلان کوه به شکار مشغول بود. از آن سخن نایره غضب چینگگیزخان در اشتعال آمده، و تصور کرده که همانا یاغی شده که به‌سخن پدر التفات نمی‌کند؛ و گفته است که جوچی دیوانه گشته است تا چنین حرکات می‌کند. و فرمود ۱۰ تا لشکرها به‌جانب او برنشینند و در مقدمه چَفَتائی و اَوِکتائی روانه شوند؛ و خویشتن بر عقب برنشینند.

در اثنای آن‌حال خبر واقعه جوچی برسد در سال... و چینگگیزخان از آن معنی عظیم غمگین و دلتنگ شد؛ و تفحص کرده سخن آن شخص مَنگقوتی دروغ بیرون آمد و محقق شد که جوچی در آن وقت بیمار بوده ۱۵ و به شکارگاه نه. آن شخص را طلب داشت تا به یاسا رساند. او را نیافتند و معتبران امرا و ایلچیان که از اُولوس جوچی به هر وقت آمدند تقریر کردند که وفات او در میانه سی و چهل بوده. و این سخن به قیاس نزدیک است. و بعضی می‌گویند که او در بیست سالگی نماند؛ و آن سهو محض است و بعد از وفات او و از آن ۲۰ چینگگیزخان چون اَوِکتائی قان بر تخت نشست، به موجهی که پیش از آن یَزلیغ چینگگیزخان نافذ گشته بود در باب جوچی خان فتح ولایات شمالی را به اوزوغ او توسل امپشی کرده بود، و ایشان به مدد دیگر شهزادگان بدان مشغول شدند.

حکایت جلوس باتو به قایم مقامی پدر و ذکر احوال او

در مدت پادشاهی

چون جُوچی وفات یافت، پسر دوم او باتو قایم مقام پدر در
 ۳۳۰/ اُلوس خویش بر تختِ خانی نشست. برادرانش مطیع و منقاد / او
 ۵ شدند. و در عهد اُوگیتائی قآن، چنانچه در داستان او مشروح گفته
 شد، او را با برادران و دیگر شهزادگان بر وفق فرمان پیشتر به
 فتح ولایات شمالی موسوم گردانید، و جمله پیش او جمع گشته
 باتفاق برنشستند، و چنانچه شرح داده آمد اکثر آن ممالک را
 مستخلص گردانیدند. و بعد از مراجعت شهزادگان مُنگگه قآن و
 ۱۰ گُیوک خان او با برادران به موجبی که در ذیل شعبه او ذکر رفت
 به استخلاص بقایای آن ولایات مشغول شد.

و در اوایل سنهٔ تِسَع وَ ثَلَاثِینَ وَ سِتِّمِائِه که اُوگیتائی قآن وفات
 یافت، باتو را بواسطهٔ کبر سن عارضهٔ استرخا طاری شده بود، و
 چون او را به قورپلتائی طلب داشتند به آن علت تقاعد نمود؛ و
 ۱۵ جهت غیبت او که آقای همگنان بود قرب سه سال کار قآنی معین
 نگشت. و بزرگتر خواتین اُوگیتائی قآن ثوراگنه خاتون حکم می کرد
 و در آن مدت خللها به اطراف و اوساط ممالک راه یافت. و قآن
 پسرزادهٔ خود شیرامون را ولی العهد گردانیده بود. ثوراگنه خاتون
 و بعضی امرا رضا ندادند و گفتند گُیوک خان مهتر است و به جهت
 ۲۰ اجلاس او باز باتو را طلب داشتند. هرچند از ایشان رنجیده بود
 و از سوابق قضایای وُحُشْت لَشْکَر متوهم در حرکت آمد و باهستگی
 می رفتند ^ل ۵۶۷۵۰ ۵۶۷۵۰ ۵۶۷۵۰

ایشان پیش از وصول او و حضور آقا و اینی به استبداد
 خویش قآنی بر گُیوک خان مقرر کردند؛ و گُیوک خان چون به مرضی

مُزمن مبتلا بود، به بهانه آنکه آب و هوای یُورْتِ قدیم که پدرم داده مرا سازگارتر است، با لشکر تمام متوجّه حدود ایمیپل تُوچین گشت. و باتو چون نزدیک آنجا رسیده بود پاره‌ای مُتوهم شد. و سُوْرَقْتَنی [بیکی] خاتون بزرگتر تُولوئی خان بنا بر قاعده دوستی که از عهد چینگگیز خان باز میان جُوچی خان و تُولوئی خان و اُوروغ ۵ جانبین مسمد و موکد بود به خفیه پیغام فرستاد که آمدن گُیوک خان بدان حوالی از خدیمتی خالی نباشد. بدان سبب توهم باتو زیادت شد و از سر حزم و احتیاط منتظر وصول گُیوک خان می بود.

او خود چون به حدود سمرقند رسید به موضعی که از آنجا تا پیش بالیغ يك هفته راه است به مرضی که داشت وفات یافت در ۱۰ سنه اَز بَعین و سِتْمائِه؛ و باز مدتی تخت از پادشاه خالی ماند. و دیگر باره توراگینه خاتون حکم می کرد. سُوْرَقْتَنی بیکی چون آوازه بیماری باتو منتشر شده بود پسر خویش مونگکه قان را به اسم عیادت پیش او فرستاد.

۱۵ باتو به وصول او خوشدل شد. چون آثار فَرْ و فرهنگ در وی مشاهده کرد و از فرزندان او گُتائی قان رنجیده بود فرمود که مونگکه قان پسر بزرگتر تُولوئی است که او پسر کهنتر چینگگیز خان بود و یُورْتِ اصلی و خانه حق او [می دانست]، و این پسر بنفسر خویش بغایت عاقل و هنرمند است و مستعتر پادشاهی؛ با وجود او چگونه دیگری قان بشود، بتخصیص چون فرزندان او گُتائی ۲۰ قان خلافِ سخن پدر کرده، شپرامون را تمکین ندادند؛ و از یاسا و یوسون قدیم تجاوز نموده، بی کُنْکَاج آقا و اپنی دختر کوچکتر چینگگیز خان را که از همه فرزندان او را دوست تر داشتی و لقب شوهَر او چاوُز ساچان کرده بود بی گناه کشتند؛ و بدین اسباب قاننی به ایشان نمی رسد، و خویشتن مونگکه قان را به قاننی برداشت و

تمامت برادران و خویشان و امرای خود را مطیع و متابع او گردانید؛ و برادر خویش بزَکَه و پسر خود سَرَتاق را که ولی‌المهد بود با سه تومَن لشکر در مصاحبت او بفرستاد تا او را در موضع اَوَنَن کِلُورَان که یُورَتِ اصلی چپَنگِزخان بود بر سریرِ قَاآنی و مسندِ جهانبنانی نشاندند؛ و مکایدِ فرزندان اَوِگِتائی قَاآن را که ۵ غدر اندیشیده بودند تدارک و تلافی کردند.

علی‌الجمله سبب آوردن قَاآنی با خاندان تُولُویخان و تقریر حق در نصابِ خویش کفایت و کیاست شُورَقَقَتَنی بیکِ بود و مدد و معاونت بائو بواسطه دوستی با ایشان. و بعد از آن تا آخر عمر او و بعد از وفاتش در زمان سَرَتاق و اَوَلَاغچی و بیشترِ زمان بزَکَه ۱۰ میان اُورُوغ تُولُویخان و بائو طریقه اتحاد و دوستی مسلوك بود؛ و هم در حیات بائو بود که مُونگکَه قَاآن / برادر سوم خود هُولاگُو 331/ خان را با لشکرهای جرار نامزد ممالک ایران زمین گردانید، و از جانب هر شاهزاده از لشکرها ده دو معین کرده تا با هُولاگُو خان ۱۵ پروند و ممد و معاون او شوند.

اُورَدَه پسر مهترِ خویش قُولی را با یك تومَن لشکر از راه خوارزم و دهستان روانه داشت؛ و بائو بالاقان پسر شیبان و توتار پسر مینگَدَر بن بُوال که هَشْتَم پسر جُوجی است از راه دربند قِپچاق بفرستادند تا بیامدند و مدد لشکر هُولاگُو خان شده کوچ دادند. و ۲۰ بائو در سنه خَمْسِین و سِتْمِائِه به کنار آبِ اِتپل به موضع سَرائی وفات یافت؛ و [مدت عمرش چهل و هشت سال بوده، و مُونگکَه قَاآن مورد پسرش سَرَتاق را به اعزاز تلقی کرد و تخت و مملکت بر وی مقرر فرمود و اجازت انصراف داد. در راه او نیز نماند. مُونگکَه قَاآن ایلچیان فرستاد] و استمالت و استعطاف خواتین و پسران و ۲۵ برادران او کرد؛ و اَوَلَاغچی پسرزاده بائو را بر تخت نشاند

جمله را به انواع سُیُوز غامبشی و دلخوشی مخصوص گردانید.
أولاً غچی نیز به اندك زمانی وفات یافت و تخت و مُلك را به دیگران
بگذاشت.

حکایت جلوس پرگائی به پادشاهی اُلوس جوجی خان و احوال او

چون بائو درگذشت و پسرانش سَرَتاق و اُولاغچی که به قایم مقامی او منصوب شده بودند [متعاقب نمادند، و برادر کهرش ۵ [پرگائی] بر جای او بنشست در تارینخ سنه اِئنتین و خَمسین و سِتیمائنه، حکم او در اُلوس خویش نافذ گشت و بر قاعده با اُوروغ تُولوی خان طریقه اخلاص و انقیاد و مودت و اتحاد مسلوک می داشت. و در سنه اَزبَع و خَمسین و سِتیمائنه بالاقان که در این مُلک بود با هُولاگُوخان غدر و مکر اندیشید و سحر کرد. اَیغاق بیرون آمد. آن سخن پُرسیدند. او نیز معترف شد. ۱۰

هُولاگُوخان بنا بر آنکه تا رنجش متولد نگردد او را در صحبت امیر شونجاق پیش پُرگائی فرستاد. چون آنجا رسیدند و گناه بر وی مقَرّر و محقق گشت، پُرگائی او را با پیش هُولاگُوخان فرستاد که مجرم است آن را تو دانی. هُولاگُوخان او را به یاسا رسانید. ۱۵ و در آن نزدیکی توتار و قولی نیز وفات یافتند. تهمت نهادند که ایشان را به قصد دارو دادند. بدان واسطه دل ماندگی در میان آمد؛ و پُرگائی با هُولاگُوخان یاعی شد، و چنانچه در تاریخ هُولاگُوخان بیاید در شوال سنه سِتین و سِتیمائنه مضاف دادند؛ و لشکرها که با قولی و توتار بدین مُلک آمده بودند بیشتر بگریختند. بعضی ۲۰ به راه خراسان برون رفتند و کوههای غزنه و بینی گاو تا مولتان

و لَهَاوُورَ که سرحدِ هندوستان است فرو گرفتند؛ و بزرگتر امرا که مقدم ایشان بودند یُگودَر بود و اُتْگُوچَنَه و... از امرای هُولاگُو خان بر عقب ایشان می‌رفتند؛ و بعضی دیگر از راه درپند به‌خانه های خویش پیوستند.

و آن فتنه میان بَزْکائی و هُولاگُو خان مدّة العمر باقی ماند. و ۵ لشکرکش بَزْکائی ثُوفائی بود پسر چاروق بن ثُومکان بن قُولی شهنزاده‌ای بغایت مبارز و بهادر.

چون هُولاگُو خان در شهر سنه ثَلَاثَ وَ سِتِّیْنَ وَ سِتِّمِائِه به قِشلاقِ چَغَاتُو وفات یافت و پسرش آباقاخان به‌جای او بر تخت بنشست و عداوت میان بَزْکَه و او همچنان قایم؛ و در تاریخ سنه خَمْسَ وَ ۱۰ سِتِّیْنَ وَ سِتِّمِائِه بَزْکَه در حدود شیروان از جنگ آباقاخان برگشت و از درپند گذشته نزدیک آب تَرک نمازد.

حکایت جلوس مُوَنگَه تيمور پسر ثوقان دوم پسر باتو به پادشاهی اُلوس خویش

چون بزرگاتی وفات یافت، مُوَنگَه تيمور مذکور را به جای او بنشانند و او نیز مدتی با آباقاخان مخالفت ورزید و چند نوبت مضاف دادند؛ و آباقاخان با ایشان دست بردها نمود. عاقبة الامر ایشان از سر اضطرار در شهرور سنه [و سیّین و سیّمائِه] مصالحتی کردند به موجبی که در داستان آباقاخان مشروح بیاید؛ و از آن وقت ترك منازعت گفتند تا عهد آرغون خان / که در رمضان سنه 321 سَبَع و ثَمَانین و سیّمائِه باز لشکری گران از ایشان بیامد مقدّم ایشان تَمائوَقَتائی و بوقا و آرغون خان؛ از قشلاق آران و موغان روی به پایلاق آورده بود. چون خبر وصول ایشان شنید مراجعت نمود و در مقدمه امرای بزرگ طغاجار و قونچقبال را با لشکری روانه گردانید مضاف دادند؛ و از مقدمان لشکر ایشان بولورتای را با بسیاری از لشکریان بکشتند و یاغیان منهزم بازگشتند؛ و ۱۵ از آن وقت تا این زمان که عهد مبارک پادشاه اسلام خَلدَالله سُلْطَانَه است دیگر گرد منازعت نگردیدند؛ و از سر عجز موافقت را بر مخالفت اختیار کردند؛ و ظاهراً دعوی دوستی و یگانگی می کنند و ایلچیان را به اعلام احوال با تحف و هدایا به بندگی پادشاه اسلام می فرستند.

حکایت جلوس تودامنگکه [برادر مونگکاتیمور] و ازعاج
 ابناء مَنگکَه تيمور و تازتو او را و پادشاهی ایشان به
 مشارکت و گریختن توفتا از ایشان و گرفتن او به مدد
 نوقای ایشان را به حیلَت کشتن.

- ۵ چون مونگکَه تيمور بعد از آن که شانزده سال پادشاهی کرد، در
 تاریخ سنه اِحدی و ثمانین و ستمائَه وفات یافت؛ تودامونگکَه پسر
 سوم توفتوآن به همان تاریخ بنشست و مدتی پادشاه بود. بعد از
 آن پسران مونگکَه تيمور اَلغو، طغریل و پسران تازتو که پسر
 مهین توفتوآن بود تولاوفا و کُنچک تودامونگکَه را به علّت آنکه
 دیوانه است از پادشاهی معزول کردند و خویشان به مشارکت پنج
 سال پادشاهی کردند. و توفتائی پسر مونگکَه تيمور که مادرش
 اولجائی خاتون نبیره کَلَمپش آغا خاتون بود چون در وی اثر شجاعت
 و مردانگی دیدند باتفاق قاصد او شدند. او بر آن حال وقوف
 یافت از ایشان بگریخت و پناه با پیش بیلیقچی پسر برکاچار برد؛
 ۱۵ و نزد نوقای که لشکرکش باثو و پرکائی بود پیغام فرستاد که
 عمزادگان قصد خون من می کنند و تو آقائی! التجا بدو می آرم که
 آقا است تا مرا بردارد و دستِ تناول خویشان از من کوتاه گرداند،
 تا جان دارم محکوم آقا باشم و از رضای او تجاوز نجویم.
 نوقای چون واقف شد غیرت و حمیت در وی اثر کرد، و از
 ۲۰ ولایت اوزوس و [اولاخ و] لَهوت که خود فتح کرده بود و یوزت و

مقام ساخته اظهاری تمارض کرده روان شد و از آب اُوزی بگذشت؛
و به هر هزاره و امیری که می‌رسید ایشان را استمالت می‌داد و
می‌گفت: گاه پیری درمی‌آید ترکِ عناد و جدل و فتنه گرفته‌ام، با
هیچ آفریده سرِ گفتار و اندیشه کسارزار ندارم ولیکن مرا از
صائِن خان یَزَلِیغ است که در اُلُوسِ او اگر کسی بیراهی کند و
اُلُوس را پریشان دارد، آن سخن را پرسیده دل‌های ایشان را با
یکدیگر موافقت دهم. هزاره‌ها و لشکریان چون آن نصایح
می‌شنیدند و از او اِشفاق در حق خود می‌دیدند تمامت متابع و
مطواع او گشتند. و چون نزدیک اُوزدُوی پسران مذکور رسید
۱۰ خود را بیمار ساخت. خون تازه می‌آشامید و به قی از گلو
برمی‌انداخت و طریق مدارا و موالاة می‌سپرد؛ و در خفیه پیغام
نزد تُوَقْتائی فرستاده بود که می‌باید که مستعد باشی و بعد از اعلام
با لشکری که دست دهد بیایی. مادر تُولابُوقا چون آوازه کوتاه‌دستی و کم‌طَمعی تُوَقائِ شنید،
۱۵ و آنکه خون از گلو می‌انداخت ^{moderation} پسران را الزام کرد که هرچه
زودتر صحبت آن پیر ضعیف که ترک دنیا کرده و عزم سفر آخرت
جزم گردانیده دریابید، و اگر تقصیر و تهاون جایز دارید شیر
مادران بر شما حرام باشد.

- ۲۰ پسران بی‌حزم و احتیاط به سخنِ مادران به رسم عیادت پیش
تُوَقائِ آمدند. او به طریق نصیحت با ایشان گفت: ای فرزندان،
پدران شما را خدمت کرده‌ام و قدیم و حدیثاً انواع حقوق ثابت
گردانیده. از این روی شما را بی‌غرض سخن من شنیدنی است تا مخالفت
شما را با موافقت حقیقی مبدل گردانم. صلاح شما در صلح است.
قُورپَلتائی سازید / تا شما را صلح دهم؛ و دم بدم خون قسرده از
۲۵ گلو برمی‌انداخت. و تُوَقْتائی را اعلام کرده بدان چرب‌سخنی پسران

را غافل می‌داشت تا ناگاه نُوقْتائی با هزاره‌ای چند در رسید و آن
 شهزادگان را بگرفت و برفور هلاک کرد. و نُوقائی هم در زمان
 بازگشت و از آب ایتیل گذشته روی به یُوُرْتِ مألوف خود نهاد.

حکایت جلوس تُوَقْتائی به پادشاهی اُلوس خویش و وقوع
مخالفت میان او و تُوَقْتائی و معاربت ایشان با یکدیگر و
و شکسته شدن تُوَقْتائی و کشته گشتن او

تُوَقْتائی بعد از آنکه به مدد و معاونت تُوَقْتائی شهزادگان مذکور
۵ را بکشت و بر تخت چوچی با استقلال متمکن شد، بکرات بر پی
تُوَقْتائی ایلچیان فرستاد و او را به مواعید خوب مستظهر گردانیده
استدعا کرد. تُوَقْتائی اجابت ننمود. و پند زَن تُوَقْتائی سَالجیدائی
کُورگَنان از قوم قَنقِرَات که شوهر کَلَمِش آغاخاتون بود دختر
نوقای، قَباق نام را، جهت پسر خویش یایلاق نام که از خاتون
۱۰ مذکور آورده بود بخواست، تُوَقْتائی اجابت کرد. چون زفاف تمام
شد؛ بعد از چند گاه قَباق خاتون مسلمان شد. یایلاق جهت آنکه
اُو یَغور بودنمی ساخت؛ و میان ایشان به واسطه ملت و معتقد همواره
منازعت و قیل و قال بود، و ایشان قباق را خوار می داشتند. او
پدر و مادر و برادران را اعلام کرد.

۱۵ تُوَقْتائی بغایت برنجید و ایلچی پیش تُوَقْتائی فرستاد و پیغام
داد که معلوم عالمیان است که چه مایه زحمت و مشقت کشیدم و
خود را به بیوفایی و بدعهدی منسوب کردم تا به حیلَت تخت صایِن
خان ترا مستخلص گردانیدم؛ این زمان بر آن تخت سَالجیدائی
قَرآچو حکم می کند. اگر فرزند تُوَقْتائی می خواهد که قاعده پدر
۲۰ فرزندی میان ما مِمهد باشد، سَالجیدائی را به یُوزتِ خود بازفرستد

که بنزدیک خوارزم است. تُوَقْتَائِ اجابت نکرد. باز تُوَقْتَائِ ایلچیان فرستاد به استدعای سالجیدائِی. تُوَقْتَائِ گفت: او مرا چون پدر است و مرئی و امیری پیر، او را چگونه به دست دشمن دهم؟! و نداد.

- ۵ تُوَقْتَائِ را خاتونی بوده بغایت عاقل و کافیه، چَابَئی نام، و به رسالت تُوَقْتَائِ او تردد کردی؛ و سه پسر داشت: مهتر جُوگه و میانه تُگه و کهتر تُوَرِی؛ ایشان هزاره‌ای چند از آن تُوَقْتَائِ را بفریفتند و با خود ایل کرده، از اِتیل بگذرانید[ند] و دست تهوَر و تهجَم بر ولایت تُوَقْتَائِ دراز گردانیدند و حکم مطلق می‌کردند. تُوَقْتَائِ برنجید و هزاره‌ها را طلب داشت. تُوَقْتَائِ نیز اجابت ننمود و گفت: ۱۰ وقتی ایشان را فرستم که سالجیدائِی و پسرش یَا پِلَاق و تَمَا تُوَقْتَا را پیش من فرستد.

- بدان سبب ناپیره فتنه و عداوت از جانبین در استعمال آمد و تُوَقْتَائِ لشکرها را گرد کرد، و در سنه ثَمَان و تِسْعِین و سِتْمِائِه در کنار آب اُوزِی قریب سی تُوَمَان لشکر عرض داد. و چون آن زمستان ۱۵ تمامت آب اُوزِی یخ نگرفته بود نتوانست گذشت. و تُوَقْتَائِ از موضع خود حرکت نکرد، و تُوَقْتَائِ بهار بازگشت و به کنار آب تَنْ یَا پِلَاق مپشی کرد. و دیگر سال تُوَقْتَائِ از آب تَنْ با پسران و خواتین بگذشت و باز نیرنگ آغاز نهاد و می‌گفت: عزم قُور پِلَتَائِ دارم تا با شما صفا کنم. و چون دانست که لشکر تُوَقْتَائِ متفرق اند ۲۰ و با او عددی اندک، بتعمیل براند تا ناگاه بر سر او رود.

- تُوَقْتَائِ از وصول او خبر یافت و لشکر گرد کرد. در موضع بختیاری به کنار آب تَنْ بهم رسیدند و مصاف داد. تُوَقْتَائِ بشکست و منهزم با سرای انصراف نمود. [سه] امیر مَاجِی و سَوَتَان و سَانغُو از تُوَقْتَائِ برگشته روی به تُوَقْتَائِ نهادند؛ و تُوَقْتَائِ ۲۵

[تَمَّا تَوْقَتَا] پسر بَلَنَه را که از مدّتی مدید باز حارس و حامی در بند بود طلب داشت و باز لشکری بزرگ برنشانند / و روی به 334/ جنگ نُوَقَائی نهاد. نُوَقَائی طاقت مقاومت نداشت، روی پرتافت و از آب اُوزِی بگذشت و شهر قِرم را غارت کردند و برده بسیار ببرند. اهالی آنجا روی به درگاه نُوَقَائی نهادند و التماس رد اسیران ۵ کردند. نُوَقَائی فرمود که اسیران را رد کنند.

لشکریان به یک بار با نُوَقَائی دل بد کردند و نزد تَوْقَتَائی پیغام فرستادند که بنده و ایل ایلخانییم. اگر پادشاه ما را عفو کند ما نُوَقَائی را گرفته بسپاریم. پسران نُوَقَائی از آن پیغام آگاه گشتند و ۱۰ قصد هزاره‌ها کردند. امرای هزاره نزد تُگه دوم پسر نُوَقَائی کس فرستادند که ما همه کِنْگَاج جهت تو کرده بودیم. اگر پیش ما مبادرت نمایی پادشاهی به تو دهیم. تُگه پیش ایشان رفت. بر فور او را حبس کردند. جُگه که برادرِ مهتر بود لشکر جمع کرد و با هزاره‌های بزرگ مصاف داد. هزاره‌ها بشکستند و امیر هزاری ۱۵ به دست وی افتاد. سر او را نزد دیگر هزاره‌ها فرستاد که تُگه را گرفته بودند. سیصد مرد موکل او بودند، با او یکی شده در شب بگریختند و پیش نُوَقَائی و پسران رفتند.

تَوْقَتَائی چون مخالفت ایشان و لشکر شنید با شصت تومَن لشکر از آب اُوزِی گذشته به کنار آب ترکو که یُوزَتِ نُوَقَائی بود فرود ۲۰ آمد؛ و از آن جانب نُوَقَائی با سی تومَن سوار در عرابه برسید و به کنار آب فرود آمد، و دیگر پاره از راه تمارض در عرابه بخت، و نزد تَوْقَتَائی ایلچیان فرستاد و پیغام داد که بنده ندانست پادشاه بنفس خود به مبارکی می‌رسد؛ ملک و لشکر از آن بندگان ایلخان است و بنده مردی پیر ضعیف؛ همه عمر در خدمت پدران شما به سر برده؛ اگر ۲۵ خرده‌ای صادر شد گناه پسران بود؛ توقّع به کرم پادشاه چنان است

که آن گناه را عفو فرماید. و در خفیه جُگه را با لشکری بزرگ فرستاده بود تا از بالاتر آب ترکو بگذرد و بر نوقائ و لشکر او زند. قَرَاوُلان نوقائ جاسوسی را بگرفتند، و صورتِ حال تقریر کرد. نوقتا چون از مکر او آگاه شد فرمود تا لشکرهاست مستعد گشته برنشتند؛ و از جانبین لشکرها جنگ در پیوستند و نوقائی ۵ و پسران را بشکستند، و خلقی انبوه در آن مصاف به قتل آمدند؛ [و پسران نوقائی با سواری هزار روی به جانب کَلَار و باشغُرد نهادند]؛ و نوقائی با هَمْدَه سوار می‌گریخت.

سواری اُوروس از لشکریان نوقائی او را زخمی زد. نوقائی گفت من نوقائی‌ام مرا پیش نوقتا بر کس خان است. او را عنان ۱۰ گرفته پیش نوقائی می‌برد در راه جان بداد؛ و نوقائی مظفر با سرای باتو که تختگاه ایشان است مراجعت نمود؛ و پسران نوقائی تردّد بی‌فایده می‌کردند و چون از روزگار خود حاصلی نمی‌دیدند، نَگه و چایَبی مادرش و یایلاق مادر نوزی با جُگه گفتند صلاح در آن است که ترکِ مخالفت و عناد کنیم و پیش نوقائی رویم. جُگه از آن ۱۵ معنی بترسید و برادر و زن پدر را هلاک کرد، و خود با جمعی اتباع یاوگی و سرگردان می‌گردید و پناه با قلعه‌ای برده که راه آن چون صراط باریک و چون دل بغیلاں تنگ است تا عاقبتش چگونه باشد!

و نوقائی پیش از این با آباقاخان و آرغون‌خان مخالفت و ۲۰ اتحاد آغاز نهاده بود و در سال سنه... خاتون خود را [چایَبی] با پسرش نوزی و امیری را نزد آباقاخان فرستاد و از او دو دختر خواست. و او دختر خود به نوزی داد و مدتی آنجا بودند، و ایشان را به دلخوشی بازگردانیدند. و چون میان او و نوقائی جنگ و ۲۵ فتنه قایم گشته، همواره ایلچیان معتبر را به خدمت پادشاه اسلام

خَلَدَ اللَّهُ سُلْطَانَهُ می فرستاد و التماس مدد می کرد و می خواست که از جمله متملقان این حضرت باشد؛ و حقیقت آنکه فرصتی بغایت نیکو بود، اما پادشاه اسلام غازان خان خُلِدَ مُلْکُهُ از علو همت اجابت ننمود و بد فرصتی را التفات نکرد و فرمود که در این وقت غدر و خلاف قول از مروّت دور باشد و مکر و تمویه در عقل و شرع و ۵ یاساق مذموم و محظور؛ هرچند ما را با توفائی دوستی تمام است اما در میان مقاتل و منازعت ایشان نیاییم / چه بد فرصتی خصلتی 335/ نامحمود است خاصه پادشاهان بزرگ را. و توفتائی چون خایف و مستشعر بود دفع آن معنی را ایلچیان به اظهار مودّت می فرستاد. ۱۰ پادشاه اسلام غازان خان خُلِدَ سُلْطَانَهُ ایلچیان جانبین را حاضر می گردانید و به مواجهه می فرمود که من به میان شما در نمی آیم و بد فرصتی نمی کنم؛ و اگر شما نیز با همدیگر بسازید پسندیده و نیکو باشد. و سبب آنکه توّم و تخیل ایشان منافع گردد بنفس مبارک به جانب آزان به قشلامیشی نمی رفت و قشلاق در بغداد و ۱۵ دیار بکر می کرد تا خاطر ایشان مرّقه باشد؛ و تا غایت وقت هم با توفتائی و هم با فرزندان توفائی دوستی و صفای اندرونی دارد و پکّرات و مزّات فرموده و می فرماید که هیچ کدام از آقا و اپنی با ایشان بادی نشوند و در مخاصمت مبادرت نجویند؛ ما هرگز آغاز منازعت نکنیم و بر آنچه مستلزم فتنه باشد ابتدای اقدام ننماییم. ۲۰ نایره مضرتی که به الوس رسید به ما راجع نباشد.

گویا باری تعالی ذات پاک و نفس نورتاک او را از خیر محض و لطف مطلق آفریده! پادشاهی است موصوف به مکارم اخلاق معروف به عدل و احسان. در اطراف آفاق شهنشاهی دین پرور دادگستر لشکرساز رعیت نواز خجسته فال گزیده مقال. حق جلّ و ۲۵ علا او را سالهای فراوان و قرنهای بی پایان به اهل عالم ارزانی

داراد و از عمر و دولت و ملک و سلطنت برخوردارى دهد. بِحُرْمَةِ
النَّبِيِّ الْمُخْتَارِ وَ آلِهِ الْأَخْيَارِ.

قسم سوم از داستان جوجی خان
در سیر و اخلاق پسندیده او و احوال و حکایات متفرق و
مثله‌ها و بیلیگ‌ها و حکمهای نیکو که کرده و فرموده از
آنچه در این دو قسم سابق داخل نگشته و متفرق و نامرتب
از هر کتاب و هر کس معلوم شده است. /